

مغنیه

۹

شرف الدین

عباسعلی مردی

این اختلافات زمانی شعله و تر گشت که اروپا خود را در معرض سقوط دید و با بهره جستن از اختلافات مذهبی میان امپراطوران مسلمان، از خطر سقوط رهایی جست، چرا که مسلمانان به جای فتح اروپا در دشت چالدران و دیگر مرزهای ایران و عثمانی، دمار از روزگار یکدیگر در می آوردند. در بین امپراطوران مسلمان - تا آن جایی که من اطلاع دارم - نادر شاه افشار در صدد حل اختلاف برآمد ولی مورد قبول طرف عثمانی قرار نگرفت و جنگ خونین دیگری ...

عاقبت از دو امپراطور بزرگ اسلامی دهها کشور کوچک برجای ماند که هیچ دوی از آنان باهم یک دل نبودند. اموال مسلمانان به غارت رفت، به ناموسشان تجاوز شد و خود بردگانی شدند در خدمت اربابان به ظاهر متمدن که نوادگان وحشیانی بیش نبودند. مسلمانان هیچ از خود نداشتند و صدای تک فریادهای خسته و نالان امثال سید جمال ها را خود مسلمانان خفه می کردند. در این میان مردانی به پا خاستند تا با ایجاد نهضتی، این زخم کهنه را درمانی نهند و اختلافات را از بین برده، شکوه و عظمت از دست رفته باز گردانند.

مصلح کبیر سید عبدالحسین شرف الدین (ره) یکی از این مردان بود، او تنها راه نجات مسلمانان را، از این وضعیت

۱. رک: مجله رساله الاسلام، شیخ محمد عرفه، سال هشتم، شماره ۲۹، ص ۴۳ به بعد.

کسانی که تقسیم جغرافیای صدر اسلام را می دیدند، هرگز گمان نمی کردند که روزی اختلاف حجازی، مدنی و کوفی ... به اختلافات فکری و فرقه ای تبدیل شود؛ اگر چه در صدر اسلام بین مسلمانان چندین جنگ خانماسوز اتفاق افتاد، ولی هیچ یک از آنها بر اساس اختلافات فرقه ای و مذهبی نبود. آن جنگها یا به جهت تمرد و خروج علیه خلافت و خلیفه اسلامی بود، مثل جنگ نهروان (خوارج). یا به جهت اصلاح حکمران مسلمانان که از حدود الهی خارج شده بود انجام گرفته، مثل واقعه جانسوز کربلا.

اما از آن زمان که فلسفه یونانی به جامعه اسلامی راه یافت و دنیا طلبان به ظاهر مسلمان دریافتند که می توان با آن بر اسب مراد سوار شد، آن را گرفته و چون گوساله سامری در میان امت اسلامی به گردش در آوردند و با آن به ایجاد تفرقه و اختلاف بین مسلمانان دست یازیدند، کار به جایی رسید که یک روز کسانی را به جهت اعتقاد به خلق قرآن به سیاهچال انداختند و روز دیگر به جهت عدم اعتقاد به آن، مسلمانان را به شلاق بستند؛ اگر چه در میان مسلمانان روشنگرانی بودند که مصالح و مفاسد مردم را می شناختند و مردم را از وارد شدن در این اختلافات بر حذر می داشتند ولی افسوس که آنان توسط سردمداران زر و تزویر و نادانان عالم نما به حاشیه رانده شده بودند.

هر روز که بر عمر تاریخ افزوده شد اختلافات فرقه ای نیز گسترده تر گشت و دامنه آتش اختلافات جان را عده ای سوزاند، یکی را به جرم رافضی بودن کشتند، آن دیگری را به جرم معتزلی و ...

شروع کردند به رد همدیگر، و بر علیه یکدیگر کتاب نوشتند، چنان به جان هم افتادند که متون مقدس را نیز به این ننگ آلودند. گویی که در این کره خاکی فقط مسلمانان زندگی می کردند و هیچ ملت دیگری نبود که مسلمانان با آنان به ستیزه و مناظره برآیند.^۱

اختلافات فرقه ای و مذهبی به مرزهای سیاسی کشیده شد و امپراطوران مسلمان به بهانه های دینی به جان هم افتادند، آتش

شناخت صحیح اهل تسنن از اعتقادات شیعه می باشد، وی رفتار سنیان با شیعیان را از جاده انصاف خارج می دانست و آن را نمی پسندید، او می گفت:

رفتار پیروان مذاهب اربعه با شیعیان، شیوه بی انصافی است؛ چرا که آنان در برخورد با خوارج، آنان را مخطی و معذور می دانند و حال آنکه به طائفه ای که ایمان به خدا و پیامبر و قیامت دارند و اصول و فروع خود را از کتاب و سنت می گیرند و لا اله الا الله و محمد رسول الله می گویند، نسبت کفر داده و اینان را کافر می دانند.^۳

به این باور بود که اگر مسلمانان به دستور صریح قرآن گردن نهند، اختلاف و تفرقه از بین خواهد رفت. او گوید:

قرآن سه اصل ایمان به خدا، پیامبر و قیامت را برای برادری کافی می داند و اختلاف مذاهب و فرقه ها موجب تفرقه و جدایی نیست، با توجه به آیه شریفه **فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فساخواتکم فی الدین**، مسلمانان برادران دینی همدیگر هستند و با تعبد به این اصول سه گانه، جامعه دینی بین مسلمین تحقق می یابد و اگر کسی وارد آن شد، مسلمان است، خواه غربی باشد و خواه شرقی، عرب یا عجم، سنی یا شیعه باشد. و اگر کسی بین دو نفر از اعضای این جامعه جدایی افکند و بینشان مانعی بیاورد، از شیطان پیروی کرده و راه قرآن را بسته است.

و معنای تقریب مذاهب اسلامی اعلان حقیقتی است که قرآن به آن سخن گفته است.^۴

تلاش او این بود که به سنیان بفهماند، اختلاف آنان با شیعیان مثل اختلاف مذاهب اربعه با یکدیگر است، و برای اثبات این حقیقت، کتاب **الفقه علی المذاهب الخمسه** را تألیف کرد. و اعلان داشت که شیعه هیچ گاه به اختلافی دامن نمی زند که موجب تفرقه و به ضرر اسلام باشد، همان طور که امام علی (ع) این کار را نکرد.^۵

او با ستایش از عالمانی چون شیخ شلتوت، شیخ ابو زهره و شیخ مدنی به نقد کسانی پرداخت که با تعصب کورکورانه به شیعیان نسبت کفر می دادند.^۶ او می گفت:

۲. شرف الدین، محمدرضا حکیمی، ص ۱۲۳-۱۲۵، چ پنجم، زمستان ۸۲، انتشارات دلیل ما.
۳. مجله رساله الاسلام، مقاله «الخلافا لا یمنع من الانصاف»، ص ۵، ش ۲۰، ص ۹۲ به بعد، با تلخیص.
۴. مجله رساله الاسلام، مقاله «الاصول الثلاثة والاخوة فی الدین»، ص ۸، ش ۳۰، ص ۴۸ به بعد، با تلخیص.
۵. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۳۰۱.
۶. همان، ص ۲۹۸.

نابسامان، تنها در «وحدت اسلامی» یافت. روح اصلاح طلب و پر خروش او - که همواره به بازگرداندن مجد اسلام و عزت مسلمین می اندیشید - از نخستین روزگار اقدامات اجتماعی و دینی خویش، در صدد بر آمد تا جامعه بزرگ اسلام را به مبانی صحیح اتحاد اسلامی فراخواند. او در این باره کتاب **الفصول المهمة** را نوشت و در ضمن فصول مهم این کتاب، حقایق بسیاری که برای آگاهانیدن مسلمانان اهل سنت و شیعه سودمند و لازم است گرد آورد و با بیان روشن و صمیمی و بلیغ عرضه داشت. او در سرآغاز کتاب نوشت:

تنها و تنها با «وحدت اسلامی» است که اقدامات عمرانی هماهنگ می گردد، و وسایل ترقی فراهم می شود روح تمدن جلوه می کند، فروغ آسایش در آفاق زندگی می تابد و یوغ بردگی از گردن همه برداشته می شود.

آری، هنگامی که «وحدت اسلامی» پیدا شد، و عزمها متحد گشت و دلها باهم پیوند یافت، و تصمیمهای یکی شد، می توان در راه اعتلای امت اسلامی قیام کرد و مسلمانان را در جهان به مقامی که باید برسند رسانید...

لیکن اگر امت اسلام به صورت کنونی باقی مانند، یعنی گروههایی باشند پراکنده و ملتهایی باهم دشمن، همه سرگرم کارهای بیهوده، و غافل از مصالح عالییه، و مانند بوته های خشک بیابانی، در مسیر بادهای توفنده قرار گرفته، و هر یک به گوشه ای افتاده، چنین قومی همواره اسیر ذلتند و بی سامانی، تابد آنجا که هر کس رسد در آنان طمع بندد و هر جهانخواری آنان را طعمه خویش خواهد، و هر تیر اندازی آنان را آماج سازد و هر تازه به قدرت رسیده ای از آنان باج طلبد، قومی، در سرزمینهای ذلت و مذلت و فقر ساکن، و در چنگال بدبختی و مرگ و مصیبت گرفتار، نه از سازمانهای تبلیغی درست برخوردار، و نه از قدرتهای مرکزی معتبری که پناشان باشد بهره مند، چه سرنوشتی خواهند داشت و چه عزتی؟ ...

پس ای مسلمانان! از تفرقه حذر کنید! ای مسلمانان! از جدایی و اختلاف حذر کنید! حذر کنید! حذر کنید!^۷

یکی دیگر از این مصلحین اجتماعی و منادیان وحدت اسلامی شیخ محمد جواد مغنیه (ره) بود. دوره حیات وی به زندگی آیه الله عبدالحسین شرف الدین همانندی بسیار داشت. او نیز در اندیشه وحدت اسلامی و نجات مسلمانان از سلطه استعمارگران بود. و از اینکه مسلمانان چنین پراکنده و متفرق اند زبان به شکوه می گشود.

او عقیده داشت که علت اصلی اختلاف شیعه و سنی، عدم

را همه می دانیم که آمریکا و اسرائیل، سلاطین ستمگری هستند و بر این مطلب، ظلم آمریکا در ویتنام و... گواه هستند. با همه اینها، اموال عرب (نفت) بدون اینکه خود بخواهند سلاحی می شود علیه تمام ملت‌های مستضعف.

آن گونه که من احساس می کنم، بعضی از فقیهان گوش خود را می بندند تا صدای مرا نشنوند. با گمان آنان، من حرف اشتباهی می زنم، ولی مگر آنان در فقه تدریس نمی کنند که فروش سلاح به دشمن حرام است؟ تقویت دشمن - به هر نحو - که بتواند انواع سلاح و هر چه که احتیاج دارد را بخرد، صد در صد حرام است. و اگر اموال عرب (نفت) نباشد و آن را به آمریکا ندهد، هیچ وقت آمریکا نمی تواند به اسرائیل مساعدت مالی و نظامی بکند...^{۱۱}

وی بارها فریاد زد: «چه ننگی بالاتر از این، که مسلمانان و اعراب، در مسأله اسرائیل این چنین بی خاصیت و بی تفاوت شده اند؟»

او در کنار مبارزات سیاسی، از تهاجم فرهنگی غافل نبود. کتاب الله و العقل را در رد کتاب الله و الانسان نوشته مصطفی محمود نوشت. و نیز مقالات فراوانی در رد مادیگری و... دارد.

مسأله فلسطین یکی از دغدغه های اصلی شیخ محمد جواد مغنیه بود.

مرحوم شرف الدین خود را «اقلّ خدمة الدين الاسلامي و سدة المذهب الامامي» می دانست.^{۱۲} مغنیه نیز چون او گریزان از شهرت بود و از القاب کراهت داشت و آن را نمی پسندید.^{۱۳}

افزون بر این، دوره زندگی این دو عالم و مصلح بزرگ، که هر دو از جبل عامل هستند، بسیار شبیه هم بوده است. هر دو دوره خردسالی خود را در نجف گذرانده اند و برای مدتی کوتاه به جبل عامل لبنان رفته و دوباره برای تحصیل به نجف برگشته اند و از حوزه نجف اجازات اجتهاد گرفته اند، هر دو اهل قلم و دارای دقت نظر بوده و توانسته اند کتابهای گرانسنگ و آثار قیمه به وجود بیاورند الا اینکه بسیاری از کتابهای چاپ نشده

۷. رک: همان، ص ۲۱۰-۲۱۳؛ مجله رساله الاسلام، مقاله «الفرق بين الدين والمذهب»، ۸، ش ۲۹، ص ۴۸ به بعد، با تلخیص.

۸. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۳۸۹.

۹. همان، ص ۳۸۶.

۱۰. همان، ص ۳۸۷.

۱۱. همان، مقاله «المال العربي الی این؟»، ص ۴۲۱.

۱۲. شرف الدین، ص ۲۷۴ به نقل از پایان تعلیقات شرف الدین بر کتاب المراجعات.

۱۳. رک: تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، مقاله «الألقاب والمعتمین»، ص ۲۸۷ به بعد.

اگر تعصبی داریم باید به دین داشته باشیم که دین ما همانا اسلام است؛ زیرا تعصب به مذهب، تعصب به فرد خاصی از دین است و متعصب به مذهب، متعصب به دین نیست و هیچ میدای ندارد.

تعصب به اسلام بدین معنی است که ولع شدید به تعالیم آن، احترام به شعائر آن و دعوت به آن با سخنان نیکو و پسندیده داشته باشیم. به دین اسلام تعصب داشته باشیم تا روح الفت و برادری بین همه مسلمانان گسترش یابد.^۷

او کسانی را که بین وحدت اسلامی و وحدت عرب فرق می گذاشتند به باد انتقاد می گرفت، و بیان می داشت که عرب و مسلمین اهداف مشترک و آرزوهای یکسان دارند، تاریخ و مقدسات آنان یکی است، نمونه اش حفظ فلسطین است که تمام مسلمانان از بذل مال و جان دریغ نمی کنند.^۸

همکاری ۱۴ ساله با مجله رساله الإسلام و ارتباط با دیگر علمای مسلمان و نگاشتن دهها مقاله، همه در جهت شناساندن صحیح شیعه به دیگر فرق اسلامی و دعوت به «وحدت اسلامی» بوده است.

یکی دیگر از خصوصیات مشترک شیخ محمد جواد مغنیه و آیه الله سید عبد الحسین شرف الدین (ره) مبارزه با استعمار و استعمارگران است.

مغنیه، اسرائیل را ساخته دست آمریکا می دانست و آمریکا را بزرگ ترین دشمن اسلامی معرفی می کرد. مبارزات او سفارت آمریکا را وادار کرد تا به هر نحوی، مغنیه را از مبارزه باز دارد. وقتی از او خواستند به دیدار سفیر آمریکا در لبنان برود، جواب داد:

... آمریکا سخت ترین دشمن اسلام و امت عربی است. آمریکا، اسرائیل را به وجود آورد، و دست به قتل فلسطینیان زد و آنان را از سرزمینشان بیرون راند و با خون فرزندانمان زمین فلسطین را رنگین کرد. برادران ما به وسیله اسلحه هایی کشته می شوند که آمریکا به اسرائیل داده است... با همه اینها، مرا دعوت می کنید که به دیدار ناوگان ششم بروم...^۹

این شجاعت مغنیه از دید روزنامه ها مخفی نماند و روزنامه محرر از حرکت او با عنوان «هذا عربي عزيز» تقدیر کرد.^{۱۰}

مغنیه علما را برای مبارزه با استعمار به کمک طلبید و از آنها خواست تا حکم واقعی اسلام را برای مبارزه با استعمارگران صادر کنند، ولی به ندای او جوابی داده نشد. او گوید:

بعد از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل، عربها به آمریکا نفت نفروختند و نفت بسیار گران شد. ما هم خدا را شکر کردیم؛ ولی مدتی بعد، دوباره معامله نفت شروع شد. این حقیقت

شرف الدین در آتش سوزی خانه اش از میان رفته است . سفرهای آنان به دیگر بلاد اسلامی و گفت و گو و گاهی مناظره آنان با علمای گروههای مخالف جذاب و آموزنده است؛^{۱۴} زیرا هر دو با زبانی شیرین و نیکو به حق دعوت می کردند .

به جهت همانندی در افکار و آثار این دو مصلح بزرگ اجتماعی، گزیده ای از شرح حال مرحوم مغنیه عرضه می شود و امید است که بعد از کنگره شرف الدین؛ بزرگداشتی نیز برای دیگر عالمان کوشای وحدت اسلامی، بزرگانگی چون شیخ محمد جواد مغنیه، محمد جواد بلاغی و محمد حسین کاشف الغطا(ره) برگزار شود .

کودکی^{۱۵}

محمد جواد مغنیه^{۱۶}، فرزند شیخ محمود در سال ۱۳۲۲ ق در روستای «طیردبا»ی لبنان به دنیا آمد . محمد جواد هنوز چهار بهار را ندیده بود که مادرش را از دست داد . پدرش پس از مرگ همسرش که از سلاله پاک سادات بود، لبنان را به قصد عراق ترک کرد و محمد جواد در نجف، خط و حساب و زبان فارسی را آموخت .

شیخ محمود که از علمای معروف لبنان بود، بعد از چهار سال اقامت در نجف، به دعوت مردم منطقه عباسیه، به جبل عامل بازگشت . مردم عباسیه استقبال گرمی از وی نمودند و در ساختن خانه به او کمک کردند . پدر محمد جواد برای تکمیل سقف خانه از زرگری پول گرفت و خانه را گرو گذاشت، اما اجل مهلت بازپرداخت وام را به آن بزرگوار نداد . او در سال ۱۳۳۴ ق به دیدار حق شتافت . چون زرگر خانه را تصرف کرده بود، محمد جواد همراه برادر کوچک خود به «طیردبا» بازگشت . و برادر بزرگش، شیخ عبد الکریم سرپرستی آنان را به عهده گرفت . با کوچ شیخ عبد الکریم به نجف، روزهای سخت محمد جواد آغاز گردید؛ روزهایی که در شبهای سرد آن هیچ روانداز و زیر اندازی نداشت و غذایش فقط نخود و فندق بود، و گاه سه روز می گذشت و چیزی برای خوردن پیدا نمی کرد و چون بقالها می دانستند که او از پرداخت دین عاجز است چیزی به او نسیه نمی دادند . شبهای زمستان سخت ترین لحظات عمر محمد جواد بود . تنها پناهگاهش در آن شبها خانه قدیمی پدرش بود که نه فرش نرمی داشت و نه آتش گرمی، او برای فرار از سرما که چون غولی حمله می کرد چمباتمه زده و زانوانش را در بغل می گرفت و سرش را به روی ساعد می گذاشت و خودش را چنان می فشرد که توانایی حرکت از او گرفته می شد، بلکه از شدت سرما کاسته شود و شب چون بادی بگذرد، روماتیسمی که ۲۷ سال آنیس وی بود، حاصل این شبها بود تا اینکه در سال

۱۹۴۶ م در فلسطین از این بیماری نجات یافت .^{۱۷}

محمد جواد از همان کودکی تلاش کرد، روی پای خود بایستد . جوانان روستا برای کار به بیروت می رفتند و هر کس به فراخور حال خویش به کاری مشغول می شد . مغنیه نیز عازم بیروت شد؛ ولی چون جثه ای کوچک داشت و از انجام کارهای سنگین عاجز بود، دوستانش به او پیشنهاد کردند تا به کارهای سبکی مثل کتابفروشی بپردازد . او نیز مدتی به دستفروشی پرداخت .

تحصیل

محمد جواد بی سوادها را به آدمهای کر و لال تشبیه می کرد و دوست داشت چون پدرانش به دنبال علم برود و عالم شود، او تصمیم گرفت برای تحقق این آرزو به نجف برود . بدهی مالیاتی زمینهای پدرش، سبب شد تا به او جواز خروج از لبنان را ندهند . اما او بدون جواز به راه افتاد و به کمک راننده نیکوکاری^{۱۸} وارد عراق شد و به خانه برادرش در نجف رفت .

در نجف نزد سید محمد سعید فضل الله^{۱۹} منطق، مطول و مقداری از اصول را خواند . او محمد جواد را بسیار دوست می داشت و هنگامی که به او درس می گفت هیچ نکته ای را فرو گذار نمی کرد و تا زمانی که مطمئن نمی شد محمد جواد درس را کامل فهمیده است، درس بعدی را شروع نمی کرد .

مغنیه جلد دوم کفایة الاصول و قسمتی از مکاسب را نزد آیه الله خوئی خواند . نیز آن کتاب را دوباره نزد مرحوم شیخ محمد حسین کربلائی خواند .

۱۴ . رک: المناظرات فی الامامة، عبد الله حسن، ص ۵۳۴ به بعد، مناظره شیخ محمد جواد مغنیه با شیخ عبد العزیز بن صالح؛ نیز رک: هله می الوهابیه، محمد جواد مغنیه .

۱۵ . رک: الاسلام مع الحیاة، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، ط ثانیه، نوامبر ۱۹۶۱، ص ۲۷۸-۳۰۷ . شایان ذکر است که زندگینامه خودنوشت مغنیه تا زمان عزل از ریاست دادگاه شیعیان در آن کتاب آمده است . نیز رک: تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، دار الجواد .

۱۶ . مغنیه به ضم و فتح میم و تشدید یاء: شهری است در الجزایر، ممکن است اشتباه آل مغنیه به این نام این باشد که در قرن ۶ از مغنیه الجزایر به لبنان هجرت کرده اند . (رک: تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه)

۱۷ . تجارب محمد جواد مغنیه، ص ۲۵ .

۱۸ . راننده از ارمنی های اسکندریه بود که در لبنان اقامت داشت . مغنیه می نویسد از آن زمان، حدود ۳۳ سال می گذرد و من هنوز هم سپاس گذار او هستم و هیچ گاه او را فراموش نخواهم کرد؛ چون احساس می کنم او اولین انسانی بود که برادر انسانی خود را دوست داشت .

۱۹ . محمد سعید فضل الله (۱۳۱۶-۱۳۷۳ ق): او شاعری دانشمند و با تقوا بود . رسائل راننده میرزا فتح شهیدی تبریزی خواند و سالیانی در درس میرزا محمد حسین نائینی و آقا ضیاء عراقی شرکت کرد .

تپه‌ای به ارتفاع حدود صد متر را درختان احاطه کرده بودند. ساکت بود و جز نوای پرندگان چیزی به گوش نمی‌رسید. مغنیّه آنجا را اتاق مطالعه نام نهاد. قلم، کاغذ، کتاب و قوری چای تنها همراهان او بودند. مغنیّه در آنجا توانست کتابهای نیچه، شوپنهاور، ولز، تولستوی، عقاد، طه حسین و توفیق الحکیم را مطالعه کند، اما از میان اینان تولستوی را به خاطر ایمان به انسان و جهاد به خاطر دوستی همه انسانها و تساوی حقوق سپید و سیاه دوست می‌داشت. او علاوه بر مطالعه، به نوشتن کتاب نیز می‌پرداخت؛ از آثار او که در این محل به نگارش درآمده، می‌توان به کمیت و دعبل، الوضع الحاضر فی جبل عامل و تضحیه، اشاره کرد. او حدود ده سال در طبر حرّفا به مطالعه و نوشتن پرداخت و در سال ۱۳۶۷ ق به بیروت رفت.

منصب قضاوت در بیروت

شیخ محمد جواد در سال ۱۳۶۷ ق قاضی شد و سال بعد، مشاور دادگاه عالی شیعیان و از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ رئیس دادگاه شیعیان لبنان شد. بعد از اینکه از ریاست عزل شد، تا سال ۱۳۷۸ ق به عنوان مشاور باقی ماند. او مدتی که در دادگاه بود، سعی کرد به عدالت رفتار کند. مثلاً در سال ۱۳۷۶ ق وزیر کشاورزی وقت (کاظم الخلیل) به او گفت: خواسته مرا انجام بده تا در ریاست ابقا شوی. مغنیّه جواب داد: ثابت ماندن دینم مهم است؛ کرسی ریاست، سایه‌ای رفتنی است.

افزون بر امور قضاوت، او اصلاحات مفیدی در قانون قضایی دادگاه به وجود آورد که موارد زیر از آن جمله‌اند:

۱. قاضی دادگاه شیعیان برخلاف قضات دیگر مذاهب و ادیان بدون امتحان و از طریق معرفی نامه شخصیت‌های معروف

۲. شیخ عبدالکریم مغنیّه (۱۳۱۱-۱۳۵۴ ق): او مردی مجتهد بود و کتاب القضا و کتاب الارث از آثار اوست. (امیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹).

۲۱. سید حسین بن علی بن هاشم حمّامی (۱۲۹۸-۱۳۷۹ ق). در نجف اشرف متولد شد. لقب حمّامی از جدش، سید هاشم حمّامی به او رسیده است. وی سالها در درس آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی و شیخ الشریعه اصفهانی شرکت کرد و در فقه و اصول از نخبگان روزگار گردید. پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، بسیاری از مقلدانش به او روی آوردند و از او تقلید نمودند.

وی فلسفه و کلام را نزد میرزا احمد تهرانی، شیخ علی نوری و سید علی اصغر هزار جریبی فراگفت. دارای تألیفات ارزشمندی است، از جمله: تعلیقه بر کتاب ۱. ذخیره الصالحین؛ ۲. هدایة المسترشدين؛ ۳. حاشیه بر کتاب وسیلة النجاة؛ ۴. تقریرات فی الاصول؛ تقریر درسهای آخوند خراسانی؛ ۵. تقریرات فی الفقه؛ تقریر درسهای سید کاظم یزدی و شیخ الشریعه اصفهانی؛ ۶. تقریرات فی الحکمة و الکلام. (امیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۱)

سالیانی در درس برادر بزرگش شیخ عبدالکریم مغنیّه^{۲۰} شرکت داشت. نیز حدود شش سال نزد مرحوم سید حسین حمّامی^{۲۱} شاگردی کرد.

او به درس خیلی اهمیت می‌داد، روزی یک درس می‌گرفت و به ندرت دو درس می‌رفت، بعضی کتابها را دوباره می‌خواند. اگر درسی را نفهمیده بود درس جدید نمی‌گرفت و آن قدر ذهنش را مشغول آن مسأله علمی می‌کرد تا مطلب برایش واضح و آشکار شود. سخت‌ترین چیز برای او گرفتن درس جدید بود بدون آن که درس قبل را فهمیده باشد. هر درسی را که می‌آموخت می‌نوشت. در روزهای تعطیل (پنجشنبه، جمعه، اعیاد، و فیات، ماه مبارک رمضان و محرم الحرام) به کتابخانه می‌رفت و هر چه می‌توانست کتاب می‌خواند.

بازگشت به لبنان

محمد جواد پس از مرگ برادرش، نجف را به سوی «معرکه» (یکی از روستاهای جبل عامل) ترک گفت. مردم از او استقبال گرمی نمودند و تقاضا کردند که به جای برادرش منصب امامت جماعت آنجا را به عهده بگیرد. مغنیّه نیز قبول نمود و در کنار اقامه نماز جماعت، به تدریس قرآن و معارف پرداخت. متأسفانه درسهای مغنیّه زود تعطیل شد؛ چون افرادی که پذیرفته بودند اجاره محل درس مغنیّه را بپردازند از پرداخت بهای اجاره خودداری کردند. او در این منطقه از دو مسأله بسیار رنج می‌برد:

۱. نبودن کتاب و مجله در روستای معرکه؛ ۲. نادانی مردم. مردم روستای معرکه وقتی فقر مغنیّه را دیدند، دلشان به حال او سوخت و تصمیم گرفتند به او کمک کنند. شخصی کیسه‌ای به دوش و توپره‌ای به دست به راه افتاد و از ساکنین روستا، آرد، ذرت و... برای مغنیّه جمع کرد. بعد از جمع شدن مقداری مواد خوراکی، آن را با خوشحالی به منزل مغنیّه بردند. ولی وقتی ایشان جریان را فهمید، از آنها عذر خواسته و هدیه‌شان را رد کرد. این توهین بر مغنیّه گران آمد باعث شد تا آنجا را ترک گوید و شعری در عرفان با مطلع زیر به چاپ رساند:

ان الذی عنده دین و معرفة

لا یستخف باهل العلم و الدین

مغنیّه بعد از دو سال و نیم اقامت در معرکه، در سال ۱۳۵۸ ق آنجا را به قصد روستای «طبر حرّفا» ترک گفت. مغنیّه در طبر حرّفا به کشاورزی پرداخت و اندکی به وضعیت نابسامان اقتصادی خود، سامان بخشید. مغنیّه برای اینکه بتواند از اوقات بهتر استفاده کند به وادی السروه (محلی در جنوب طبر حرّفا) می‌رفت. آنجا بیشه‌زاری بود که از راهی سنگلاخی می‌گذشت.

تألیف کتب^{۲۴}

بعد از عزل از ریاست، شیخ محمد جواد مغنیه دست به تألیف کتب زد. او دست به قلم برد و آثار گرانسنگی از خود به یادگار گذاشت. در ابتدا، شروع به تألیف کتاب جیبی و کوچک کرد، از جمله «الله والعقل»، «النبوۃ والعقل» و... که بیشتر آنها در مجموعه عقلیات اسلامی گرد آمده است.

وقتی از او پرسیدند: چرا شما کتابهای قطور و گران قیمت را رها کرده، به کتابهای جیبی و کوچک پرداخته اید؟ جواب داد: روزی از خیابانهای بیروت عبور می کردم. دیدم جوانی در همان حالی که با یک دست ساندویچ می خورد، با دست دیگر یک کتاب جیبی گرفته و مشغول خواندن است. اگر کتاب بزرگ بود اینطور قابل استفاده نبود.^{۲۵}

سپس دست به تألیف کتابهای مفصل تر و بزرگ تر زد و النبیعة والتشیع، معالم الفللسفة الاسلامیه، الفقه علی مذاهب الخمسه، فقه الامام جعفر الصادق... را نگاشت.

در مرحله سوم او توانست بزرگ ترین اثر خود یعنی تفسیر الکاشف را پدید آورد؛ نیز او بعدها فی ظلال نهج البلاغه، فی ظلال الصحیفة السجادیة و... را به رشته تحریر درآورد.

او خیلی پرکار بود و برای استراحت گاهی به ۴ ساعت خواب اکتفا می کرد و گاهی نوشتن چنان مشغولش می کرد که تا ۴۸ ساعت نمی خوابید.^{۲۶}

اثر ارزشمند مغنیه، فقه الامام الصادق در سال ۱۳۸۵ ق جایزه ای به مقدار پنج هزار لیره گرفت که در نوع خود بی نظیر بود.^{۲۷}

مغنیة و شیخ شلتوت

سابقه آشنایی مغنیة با شیخ الازهر، شلتوب به سال ۱۳۶۸ ق بر می گردد. شیخ شلتوت از بنیان «دار التقرب بین المذاهب» و از منادیان وحدت اسلامی به شمار می رود. محبوبیت او در بین علمای شیعه به سبب صدور فتوای او بر «جواز عمل به فقه

انتخاب می شد. افرادی که صلاحیت علمی نداشتند، از طریق نفوذ بعضی از شخصیت‌های بلند پایه و معرفی نامه از علمای نجف، منصب قضاوت را عهده دار می شدند. شیخ محمد جواد با تلاش فراوان قانونی را وضع کرد که بر اساس آن، قاضی شیعه باید دارای دو شرط باشد:

(الف) در سخاوت حوزة علمیه نجف باشد؛

(ب) مانند قضات اهل تسنن از طریق امتحان ورودی انتخاب شود. او بدین ترتیب، دست افرادی را از قضاوت کوتاه کرد که صلاحیت علمی نداشتند.

۲. ماده ۲۴۰ دادگاههای لبنان تصریح داشت که نقل و انتقال و تعیین و ارتقای رتبه قضات وقتی صحیح است که شورای عالی دادگاه آن را تصویب کند. بیشتر اعضای این شورا، سنی بودند و در سرنوشت قضات شیعه دخالت می کردند. مغنیة با زحمت فراوان، آن قانون را به این صورت تعدیل نمود: نظریه اکثریت شورای عالی نسبت به قضات شیعیان وقتی به تصویب می رسد که یکی از آنان شیعه بوده و موافق آن مسأله باشد و در غیر این صورت، قابل اجرا نخواهد بود.

عزل از ریاست!

همیشه در جامعه کسانی هستند که احکام حق را بر نمی تابند و اگر دارای نفوذ و قدرتی باشند از آن در جهت منافع خویش سود می جویند. شیخ محمد جواد در جامعه ای زندگی می کرد که تعداد این اشخاص کم نبود و بارها سعی کردند با تطمیع مغنیة، احکام آن گونه صادر شود که آنان می خواهند. شیخ محمد جواد هیچ گاه حاضر نشد حق را زیر پا گذارد و حکمی به ناحق صادر کند. همین مسأله باعث عزل شیخ از ریاست دادگاه گردید. برای عزل شیخ محمد جواد از ریاست، دست به هر ترفندی زدند، حتی نسبت کمونیستی به او دادند.^{۲۲}

موضوع آخرین پرونده ای که باعث عزل مغنیة از ریاست شد این بود: شخصی هجرت کرده و در محل دیگر زنی گرفته و از او صاحب پسری شده بود. بعد از مرگش خانواده زن در اموال مرد تصرف کرده و پسر را از ارث محروم کردند. پدر بزرگ پسر که پیرمردی فقیر بود شکایت به دادگاه برد. ولی گردش این پرونده به کنندی صورت می گرفت، تا اینکه در زمان ریاست مغنیة، این پرونده بار دیگر به جریان افتاد. علی رغم دخالت کاظم خلیل (وزیر وقت کشاورزی) مغنیة حکم به حق داد و حاضر نشد پسر یتیمی را از ارث محروم کند. و این باعث شد کاظم خلیل به کمک عادل عیران^{۲۳} (رئیس مجلس وکلای شیعه) شیخ محمد جواد را از ریاست عزل کنند.

۲۲. تجارب محمد جواد مغنیة، ص ۱۰۵.

۲۳. عادل عیران به دلیل اینکه شخص معرفی شده او برای قضاوت، در امتحان رد شد و مغنیة آن فرد را برای قضاوت انتخاب نکرد، از شیخ مغنیة کینه داشت. (تجارب محمد جواد مغنیة بقلمه، ص ۱۰۲)

۲۴. این قسمت (نحوه تألیف کتب) برگرفته از مقدمه تفسیر الکاشف است. رک: تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۶۵.

۲۵. مردان پاک از نظر امام صادق (ع)، محمد جواد مغنیة، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۱۶، انتشارات پیام اسلام، قم، ۱۳۴۸ ش.

۲۶. تجارب محمد جواد مغنیة بقلمه، ص ۱۴۲.

۲۷. همان، ص ۱۱۱.

شیعه» است. نامه‌های زیادی بین آنان رد و بدل شد. مغنیه در سال ۱۳۸۲ ق در مصر، با شیخ شلتوت ملاقات کرد. او در شرح دیدارش می‌نویسد:

به خانه شلتوت رفتم. از من استقبال کرد و خوش آمد گفت. وقتی سخن از شیعه به میان آمد او گفت: شیعیان، الازهر را تأسیس کردند و مدت کوتاهی علوم و مذهب تشیع در الازهر تدریس می‌شد، تا اینکه به پادارندگان این مذهب از آن اعراض کردند و الازهر را از نور خیره‌کننده و فوائد آن محروم کردند.

من به او گفتم: علمای شیعه شما را محترم می‌شمارند، چون ارزش خدمات شما را به دین می‌دانند و جرأت شما را در بیان حق و عدل که از ملامت هیچ کس نمی‌هراسید، می‌ستایند. و به او گفتم: شیعیان خلافت بعد از پیغمبر را حق امام علی می‌دانند، ولی عقیده دارند که نباید به اختلافی دامن زد که موجب تفرقه و ضرر به اسلام باشد. همان طور که امام علی (ع) با خلیفه اول رفتار کرد. شیخ شلتوب به حاضران در جلسه گفت: سنیان این حقیقت را نمی‌دانند.^{۲۸}

هجرت به قم

مغنیه در طول عمر خود به کشورهای مختلف سفر کرد، که می‌توان به سفر او به سوریه در سال ۱۳۷۹ ق و دیدار با شیخ ابو زهره، مسافرت به مصر و ایران در سال ۱۳۸۲ ق، سفر به بحرین در سال ۱۳۸۵ ق و دیدار از عربستان در سال ۱۳۸۳ ق^{۲۹} برای ادای فریضه حج اشاره کرد. همه این سفرها قبل از نگارش تفسیر الکاشف بود. او می‌نویسد:

بعد از اینکه تفسیر کاشف را نوشتم، با خودم گفتم، دیگر، دست به قلم نخواهم زد. از این به بعد، راحت زندگی می‌کنم و به سیاحت می‌پردازم. دوستی که احوال مرا می‌دانست، گفت: محال است قلم را زمین بگذاری، نوشتن از آنجایی که نمی‌دانی به سراغت خواهد آمد.

به مصر رفتم و مدتی در شهر «اسوان» گذراندم. چند روزی در حوالی شهر قاهره بودم. به این فکر بودم که تا آخر عمر در مصر بمانم. اما اوضاع جنگی مصر و اسرائیل مرا بر آن داشت که به وطن خود بازگردم. نمی‌دانستم عمری را که روز به روز کوتاه‌تر می‌شود چگونه بگذرانم؟ تا اینکه از طرف مرجع دینی آیه الله شریعتمداری برای تدریس در دارالتبلیغ دعوت شدم. دو دل بودم و نمی‌توانستم دعوت را قبول یا رد کنم. بیش از یک ماه با خود کلنجار

رفتم. بالاخره استخاره گرفتم، این آیه آمد: **وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین**، تفسیر به رهایی از غم و اندوه کردم و دو شرط مطرح کردم: ۱. به حساب خود و به عنوان زائر به قم بروم؛ ۲. اوضاع آنجا را ببینم و بعد جواب مثبت یا منفی بدهم.

وقتی شروطم را پذیرفتند، به قم رفتم. وقتی دارالتبلیغ را دیدم آنچه که مرا متحیر کرد حرکت علمی حوزه در زمینه دروس حوزوی سطح، خارج، تفسیر، نهج البلاغه و جلسات هفتگی بود که برای تعلیم و تربیت جوانان می‌کوشیدند.^{۳۰}

فقیه مجدد

به عقیده بعضی، مغنیه مجدد فقه است. به عبارت دیگر، او انسانی است که با زمان به جلو گام بر می‌داشت... او به این واقعیت رسیده بود که زندگی در حال دگرگونی و تغییر است و یکی از صفات حیات و زمان، تغییر است. و اسلام بعضی از مسائل عصر جدید را می‌پذیرد و برخی را رد می‌کند.

کتابهای او پر از نصوص صریح و روشن است؛ لذا آنچه از مسائل زندگی امروزه را که با شرع مقدس و سنت رسول خدا (ص) و فقه و احادیث اهل بیت (ع) تباین و تضاد دارد و در میان مردم رواج داده شده، رد کرده است.^{۳۱}

شهید صدر (ره) می‌نویسد:

اکنون، برای نخستین بار ملاحظه می‌کنیم که عنصر فهم اجتماعی نصوص، به صورتی مستقل مطرح می‌شود و هنگامی که برخی از بخشهای کتاب فقه الامام الصادق (ع) را می‌خوانم می‌بینم استاد بزرگ ما شیخ محمد جواد مغنیه در این تألیف خود، این موضوع را مطرح کرده و با دست خویش فقه جعفری را به شکلی زیبا از نظر شیوه و تعبیر و بیان در آورده است...

با آنکه من درباره فهم اجتماعی نص، با احتیاط سخن می‌گویم باز هم ایمان دارم قاعده‌ای که استاد محقق ما مغنیه، برای این موضوع وضع کرده است، گره بزرگی را در فقه می‌گشاید.^{۳۲}

او در عین حال به ضعفهای موجود حوزه توجه می‌کرد و

۲۸. همان، ص ۳۰۱.

۲۹. همان، ص ۲۹۸.

۳۰. فلسفة التوحید والولاية، محمد جواد مغنیه، ص ۹۶.

۳۱. اندیشه‌های سیاسی مغنیه، لطیف راشدی، ص ۱۳؛ تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۵۸۱، از سخنان شیخ محمد مهدی شمس الدین درباره مغنیه.

۳۲. مجله فقه، مهدی مهریزی، شماره ۳، بهار ۷۴، ص ۲۸۸.

تلاش می‌کرد تا با نقد و گوشزد نقاط ضعف، این مشکلات از میان برود. از مسائلی که او نقد کرده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. ضعف کتب حوزوی

هر چیز دارای تأثیر و تأثر و داد و ستد با زمان محیط خویش است، مگر علوم حوزه و کتابها و رسائل ما؛ چون آنها در بردارنده مسائل پیشینیان هستند و به مسائل امروزی انتقال نیافته‌اند، با آنکه یقین داریم اسلام وسیع تر از آن چیزی است که در کتابهای گذشتگان آمده است.^{۳۳}

ب. وظیفه فقیهان

باید توجه داشت که فقه، ابزار اجرای احکام است؛ ولی با این حال می‌بینم مردان بزرگی را که تمام زندگی خود را وقف فقه و اصول کرده‌اند و در این راه تلاشهای بسیاری از خود نشان داده‌اند. آنان فراموش کرده‌اند که باید مشکلات انسان عصر خود را حل کنند؛ مشکلاتی مانند رابطه کارگر و کارفرما، مجازات دزدی آثار نویسندگان و مخترعان، فرد و جامعه و دیگر مسائل روز مره که در حیات انسان بر تفکر و عواطف او فشار می‌آورد.

فقیهان معاصر باید مشکلات جدیدی که همگان گرفتار آنند، در قالب قوانین جدیدی که پشتوانه اجرایی هم دارند، حل کنند، آن هم بر اساس دید سالم از شریعت و نصوص اسلام. اینان باید هر قضیه‌ای را که پیشینیان درباره آن بحث کرده‌اند، اما ربطی به زندگی امروز ندارد، را، کنار نهند.^{۳۴}

ج. شرط اجتهاد

علما شرایطی برای اجتهاد نوشته‌اند که آنها را در کتاب اصول الاثبات و فقه الامام الصادق (ع) آورده‌ام. اما باید شرط دیگری بیفزایم و آن اینکه: چون ما و آنچه در اطراف ما قرار دارد، در حال حرکت و دگرگونی است، بر ما لازم است که به حسب شرایط و ظرفیت مسؤولیت این زندگی دگرگون شونده رادرك نماییم. اگر توانایی استخراج و استنباط احکام از دلیلهای چهار گانه برای مجتهد دیروز کافی بود بدان جهت بود که زندگی را برابر شرع اسلام تنظیم و احکام و نصوص آن، همراه کرده بودند. بنابراین، بر مجتهد امروز نیز افزون بر شرایط یاد شده، واجب است که ظرفیت و بینش دینی روشن و گسترده و دیدگاه زمانی،

نسبت به مجرای حوادث و حقایق زندگی پیرامون خود داشته باشد.

همچنین مجتهد باید دارای فکری خلاق و نو آور بوده و از قیدها که نه عقل آنها را ایجاب کرده و نه دین، آزاد باشد، تا بتواند بین نصوص دینی و مقتضیات زمانی مطابقت ایجاد کند.

لازم است که مجتهد بتواند از قوانین جدید، در مورد آنچه به زندگی بشر کمک می‌رساند، اقتباس کند؛ البته آن گونه قوانینی که شریعت سمحه و سهله اسلام آنها را جایز دانسته است ...

بالاخره کسی در عصر ما مجتهد مطلق قلمداد می‌شود که بتواند بر اساس مصلحت، در قلمرو مبادی و قواعد عمومی، ابتکار کند اما فرد ظاهر گرا که بر عقل و دنیای خود قفل زده محال است حقیقت اجتهاد در او تحقق یابد، حتی اگر تمام آیات الاحکام و احادیث فقهی و متون و شرح آنها را حفظ باشد و بر مسند تدریس تکیه زند و صد هزار کتاب و رساله بتگارد.^{۳۵}

د. عظمت حوزه نجف و ضعفهای آن^{۳۶}

نجف مکان شگفت آوری است، شخص ناشناسی که هیچ گونه حامی و دارایی ندارد وارد نجف می‌شود، مدتی می‌گذرد، ناگهان آن ناشناس (که کالعدم بود) در صف بزرگان قرار می‌گیرد، آیا این مسأله‌ای خارق العاده نیست؟

نجف در جهان بی نظیر است. به نظر من - و جذابیت و فریبندگی نجف را هیچ کجا ندارد، تنها مشکل طالب علمی که وارد نجف می‌شود عدم انطباق و انعطاف در مقابل وضع موجود است، اگر طلبه توانست بر این مشکل فائق آید و صبر پیشه گیرد به آن چیزی از علم که می‌طلبد خواهد رسید و اگر توانایی صبر ندارد باید برگردد.

باید توجه داشت که حوزه با این عظمت، اختصاص به طایفه‌ای خاص ندارد و در واقع جامعه اسلامی است، نجف به مدت هزار سال در خدمت اسلام بوده و ناشر تعالیم قرآن و پیغمبر است، با این همه، خیلی از مسلمین فکر می‌کنند که نجف مختص به شیعه است. و این تصور از عزلت نجف ناشی می‌شود، حوزه با عظمت نجف هیچ نشریه و کتابی را برای معرفی نجف چاپ

۳۳. الاسلام بنظرة عصرية، محمد جواد مغنیه، ص ۱۰۱.

۳۴. همان، محمد جواد مغنیه، ص ۱۰۲.

۳۵. همان، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ مجله فقه، شماره ۶، سال ۱۳۷۴ ش.

۳۶. این قسمت، از تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، فصل دوم: نجف اشرف،

ص ۴۷-۷۳ برگرفته شده است؛ نیز رک: من هنا و هناك، ص ۲۹.

و گرنه وضعیتش بدتر می شود. طلبه گاهی موقع درس رفتن مجبور می شود، راهش را کج کند تا بلکه به طلبکار برخورد نکند، با اینکه طلبه ها همیشه قناعت می کنند.

هـ. لباس روحانیت

لباس روحانیت نشانه مقدسی شمرده شده است. پس بر اولیای امور واجب است آن را از دسترس نالایقان دور نگه دارند. بر صاحبان حقیقی آن واجب است اولیای امور را ملزم به تدوین قانونی کنند که افراد ناباب و جاهل و ریاکار منحرف را از دسترسی به آن دور کنند.

اگر فرد عادی، بدون جهت لباس پاسبانی را بر تن کند، قانون او را مجازات خواهد کرد. آیا روزگاری خواهد آمد که شئون یک اداره کوچک، در حق حوزه با این عظمت رعایت شود؟! اگر حوزه از بنای چنین نظامی عاجز است، بهتر آن است که افرادش، با لباس عادی زندگی کنند؛ تا اینکه جاهلان و نفوذیان با اعمال و رفتار نامناسب، آن را بد جلوه دهند.^{۳۸}

و. جمود فکری

شکی نیست که در هر قشری افرادی پیدا می شوند که سطح فکری پایین تری دارند اما حوزه که مرکز تفکر است باید این عیب مبرا باشد. طلاب باید جهانی فکر کنند. مغنیه از کوفته فکری بعضی از طلاب رنج برده و نمونه هایی را در آثار خود آورده است. از جمله:

الف. زمان جنگ آمریکا و ویتنام در قم بودم، طلبه ای از حمله آمریکا به ویتنام ابراز خوشحالی می کرد و در واقع، ضد ویتنامی بود. من می دانستم که استادش به او گفته که ویتنامی ها به خدا ایمان ندارند و هلاک کردن آنها واجب است. در حالی که توجه نداشتند، ظلم، گناه بسیار بزرگی است، از هر نوعی و از هر کسی باشد.

ب. به من اعتراض می کردند که چرا اسم لنین و مارکس را در تفسیر کاشف آورده ام! اصلا توجه نداشتند که نام فرعون و هامان بارها در قرآن آمده است.

ج. بعضی تصور می کنند مجتهد شدن به طول زمان درس خواندن بستگی دارد؛ البته که چنین نیست. اجتهاد به نحوه درس خواندن است. اگر کسی خوب درس بخواند و با استعداد

۳۷. عبد الرزاق سنهوری، حقوقدان مصری و مسلط بر ادیان آسمانی؛

الوسیط در دوازده جلد مشهورترین اثر اوست.

۳۸. الشیمة فی المیزان، محمد جواد مغنیه، ص ۳۹۴.

نکرده است. اما این حوزه با عظمت، از چند مسأله رنج می برد:

۱. برای ریاست نجف نظام معینی وجود ندارد و هر کس مرجع شد برای خودش نظام مستقلی می آورد و اطرافش را افرادی گرفته اند که تمام هم و غمشان قرار گرفتن در کنار یا پشت سر آقااست و تظاهر به زهد و قداست می کنند و شادی و رستگاری آنان در پر شدن جیبشان است.

۲. از شهرهای شیعه به عنوان خمس و زکات اموال زیادی به نجف سرازیر می شود و مراجع در مصرف آنها مستقل هستند و کسی نیست که پرسد چقدر است؟ کجا می رود؟

البته ما در امانتداری مراجع شک نداریم ولی هر شخصی از انجام دو کار سنگین - در یک زمان - عاجز است. تدریس و اداره جامعه هر دو کار شاقی هستند و باید مراجع برای اداره جامعه و کارهای مربوط به آن، شخص با کفایتی را استخدام کنند.

۴. مشکل دیگری که حوزه نجف را تهدید می کند عدم برنامه ریزی است، هر طلبه هر وقت خواست درس را ترک می کند، هر وقت خواست به درس می رود، و در هر حلقه ای که دلش خواست حاضر می شود، نه امتحانی هست و نه رقابتی... و از آنجاست که عالم نما بسیار شده است.

۵. هر روز که حوزه دروس گسترده می شود باز در نجف، همان متون قدیم تدریس می شود.

این دروس با کم و کیف از قدما به ارث رسیده و کسانی که بعد آمده اند، همان الفاظ سابق را تکرار کردند؛ در حالی که می دانند اقسام معاملات هر روزی که می گذرد وسیع تر می شود. چنان در کتابهای فقه و اصول غرق شده اند، و با اینکه دهها سال است در نجف هستند، ولی نام سنهوری^{۳۷} را نشنیده اند؛ چرا که هیچ چیز از او نخوانده اند.

افزون بر این، در چاپ کتب شرعیه هیچ گونه تحقیق مفیدی روی آنها صورت نگرفته، با عبارات مشکل تألیف شده اند یا بد چاپ شده اند، فهرست ندارند و ترتیب و باب و شماره و صفحه ندارند و برای پیدا کردن مسأله ای شاید روزها وقت نیاز باشد.

۶. فقر، نجف را آزار می دهد. مغنیه وقتی استادش، شیخ حسین حمّامی را با اوصاف عالی وصف می کند آخرین جمله اش این است: استاد در طول حیاتش در نجف فقیرترین استاد و شاگرد او فقیرترین شاگرد بود.

او می افزاید: فقر در نجف چیز عجیبی نیست، مخصوصا برای طلبه ها، بلکه اگر چیزی قیمتی در خانه شان پیدا شود عجیب است. طلبه معمولا در مانده است، از بقال و قصاب قرض می گیرد تا انشاء الله بعدا بپردازد و هنگامی که طلبکار طلبش را می خواهد اگر طلبه توانست او را قانع کند که هیچ،

باشد و پشتکاری عالی داشته باشد، در مدت کمتری به درجه جتهد نائل خواهد آمد.

روزی شخصی از خصوصیات اخلاقی مغنیه نزد عالمی که ظاهری با تقوا داشت، تعریف کرد. آن عالم ابروان را بالا انداخته و گفت: این شیخ که فقط ۱۱ سال در نجف بوده است.^{۳۹}

(د) یکی از ایرانیان که عمامه‌ای بزرگ و ریش بلندی داشته است از مغنیه پرسید: آیا شما در کشور خودتان مجتهد و مرجع هستید؟ مغنیه جواب داد: آیا این عمامه کوچک و ریش کوتاه براننده مرجعیت است؟ او می‌افزاید: وقتی من مالی را قبول نمی‌کنم و در پی جمع آوری مال نیستم آیا مرجعیت به سراغ من خواهد آمد؟ دور و برم خالی است و هیچ کس در اطرافم نیست، خود به بازار می‌روم و خرید خانه انجام می‌دهم، هنگام خستگی کنار جاده می‌نشینم و غذای خانه، خودم به دست خودم می‌برم، آیا اینها با مرجعیت سازگار است؟^{۴۰}

نکاتی از آثار مغنیه:

۱. وحدت مسلمین

مغنیه به وحدت اعراب و مسلمانان می‌اندیشید و عقیده داشت که علت دشمنی اهل سنت با شیعیان، عدم آگاهی آنان از عقاید اصیل شیعه است.^{۴۱}

محمد مهدی شمس الدین می‌گوید:

مهم‌ترین نگرانی شیخ محمد جواد مغنیه در این بحران فتنه‌انگیز که گریبانگیر ما شده است «وحدت ملی»، «وحدت اسلامی» و «جنوب لبنان» بود.

اما در زمینه وحدت ملی انسان متعصبی نبود، او آگاه و عامل به اسلام شکوفا بوده و آن را در آغوش گرفته بود و همواره کوشش می‌نمود تا از میان تمام راههای گوناگون که بین بشر موجود است، راهی را که خیر و صلاح و رضوان الهی در آن است انتخاب کند.

و اما درباره «وحدت اسلامی» می‌توان گفت که تمام تألیفات ایشان حول وحدت دور می‌زند و می‌توان گفت: او یکی از مبلغین و دعوت‌کنندگان به این وحدت بود و این عقیده را در مشارکت با یک مؤسسه و نشریه فقه اسلامی که در قاهره منتشر می‌شد به اوج خود رساند.

«جنوب لبنان» انگیزه اظطراب و بی‌خوابی مرحوم مغنیه بود.^{۴۲}

او در الوضوح الحاضر فریاد برآورد که:

جبل عامل متعلق به یک گروه خاص (مثلا شیعه) نیست، بلکه جزئی از لبنان است، ما در جبل عامل آمریکای دوم

نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم جبل عامل جزئی حقیقی از لبنان باشد ...

خدمت جنوب برای بچه‌های خودش نیست بلکه برای لبنان و جمهوری آن است، اگر در بدن عضوی فاسد باشد آن جسم سالم نیست، فساد جسم به فساد بعضی از اعضا و سلامت کل اعضاست.^{۴۳}

۲. انقلاب اسلامی ایران

از دیدگاه مغنیه، انقلاب اسلامی ایران نظامی است که پای جای نظام اسلامی حضرت پیغمبر گذاشته است.^{۴۴} او بعد از ذکر حدیث رجل من اهل قم، يدعو الناس إلى الحق یجتمع معه قوم كزیر الحديد لاتزلهم الريح المواصل، ولا یملون من الحرب ولا یجبتون، وعلی الله یتوکلون، والعاقبة للمتقین.^{۴۵} می‌نویسد:

این توصیف، صادق‌ترین وصف نسبت به امام خمینی و یارانش می‌باشد. او بیشتر زندگی و درس و تدریس خود را در شهر قم گذرانید و در آن شهر دعوت خدا را بر ضد شاه اعلام نمود، و سرانجام از آن شهر تبعید گردید، دعوت وی، دعوتی بر مبنای حق و عدالت است و هر حقیقت‌گرا و مخلص به آن دعوت، لبیک می‌گوید. فرد باطل از آن دعوت می‌هراسد، و خداوند سرپرست و دوست پرهیز‌گاران و متقیان است.^{۴۶}

او درباره انقلاب اسلامی گفت:

انقلاب اسلامی ایران، ضربه کوبنده بر دشمنان اسلام و انسانیت وارد آورده است.^{۴۷}

وی درباره شهید مطهری (ره) گفته است:

استاد مطهری، خطیبی از خطبای منبر حسینی بود که کارش، افشاندن روح فداکاری و عزت در قلوب مردم و عاملی در انفجار انقلاب بر ضد ظلم و تجاوز بود.^{۴۸}

۳۹. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۳۶.

۴۰. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۳۷. روشن است که طعن مغنیه به کسانی است که از علم پلی برای دکان باز کردن استفاده می‌کنند.

۴۱. الشیمة فی المیزان، ص ۲۸۱.

۴۲. اندیشه سیاسی مغنیه، ص ۱۴؛ نیز رک: تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۵۸۰ به بعد.

۴۳. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۹۸ به نقل از الوضوح الحاضر فی جبل عامل.

۴۴. اندیشه‌های سیاسی، ص ۴۳.

۴۵. سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۵۸.

۴۶. اندیشه‌های سیاسی، ص ۴۴.

۴۷. همان، ص ۴۸.

۴۸. همان، ص ۵۱.

۳. مرجعیت علمی ائمه (ع)

سوگند می خورم که من کتابها و افکار مختلف قدیم و جدید، شرقی و غربی را خوانده ام و به این مطلب رسیده ام که آنچه به حال مردم مفید است، اساسش به صورت جالب تر و کامل تر در میراث اسلامی ما، مخصوصا در میان مطالب اهل بیت (ع) و بالاخص در کلمات امام علی و فرزند زاده او، امام صادق (ع) دیده می شود.^{۴۹}

۴. شفاعت

طایفه شیعه، اشاعره و مرجئه درباره شفاعت می گویند: رسول خدا (ص) شفیع گنهکاران است... من معتقدم که پیغمبر شفاعت ستمگران و متجاوزین به حقوق مردم را نمی کند و یا افرادی را که در اثر گفتار و کردار از ایمان خارج گردیده اند مورد شفاعت قرار نمی دهد، ولی برای کسانی که درباره خود ظلم نموده اند و در یکی از احکام اسلام که مربوط به خداست کوتاهی کرده اند و در رفتار و کردار خود به کسی تجاوز نموده اند، شفاعت می نماید.^{۵۰}

۵. عید

عید روزی است که صادرات کمتر از واردات نباشد، روزی که انقلابی عظیم در صنعت و کشاورزی رخ داده باشد و روزی که بر فقر و آرزوها پیروز شده باشیم و بر هر دستی که ایجاد فتنه و فساد می کند، فائق آمده باشیم و روزی که راههای استثمار شدن را بسته باشیم و روزی که بر جاده آزادی ایستاده باشیم.^{۵۱}

۶. تحلیل افسانه

در تورات آمده است که: حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت و سرانجام فایق آمد. آفتاب بالا آمد خدا گفت: رهایم کن مردم می بینند آبرویم می رود...^{۵۲} مغنیه می نویسد:

این افسانه را ساخته اند تا بگویند هیچ کس بر یهود غالب نمی شود، حتی خدا. و آیات شریف و قاتل الیهود ید الله مغلوله...^{۵۳}، قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء...^{۵۴} اشاره به این مطلب یهودیان دارد.

در ضمن، معنای اسرائیل در زبان عربی، همان طور که از لغت شناسان نقل شده است، نیروی ضد خدایی است.^{۵۵}

چند سخن کوتاه از مغنیه

۱. اسلام بزرگ ترین خطر برای مادیگرایان، صهیونیستها، و تمام آنانی است که دشمن عدالت و آزادی هستند.^{۵۶}

۲. فقر، ساخته دست مردم است؛ زیرا پیامبر (ص) می فرماید: «ان الناس لو اذوزکاة اموالهم ما بقی فقیر؛ اگر مردم زکات مالشان را بپردازند، فقیری باقی نمی ماند».

۳. برای همه مردم خیر و خوبی می خواهم، حتی برای دشمنانم. از صمیم قلب آرزو می کنم تمام مردم دانشمند و ثروتمند باشند.

۴. توصیه من به طلاب آن است که در عزم خود برای یادگیری دانش، ثابت قدم باشند و درس را کامل بفهمند و از درس یک ثانیه هم غایب نشوند و با تمام وجود به پیش بروند؛ چون اگر وقت رفت، بر نمی گردد.^{۵۷}

۵. در اعماق وجود هر انسانی، نوحه الهی است که اگر خوب بهره برداری شود و بر تلخی و سختی ها صبور باشد، انسان به هدف خود می رسد و وجودش دارای قیمت و معنا می گردد؛ اگر چه در محیط عقب مانده باشد. ولی اگر سستی کند و تنبلی بورزد و در حاشیه زندگی کند، حیاتش بی معناست، اگر چه در شهر مرفقی و متمدن باشد.^{۵۸}

۶. من دوست دارم بسیار بخوانم و کمتر بنویسم، بلکه دوست ندارم بنویسم؛ مگر اینکه راه فراری برایم نمانده باشد. اگر چیزی در وجودم احساس کنم (که دانستنش برای مردم ضروری است) آرامش ندارم تا زمانی که آن را به مردم اعلان کنم. من تشنه خواندن و مطالعه هستم و دوست دارم مشغولیت روزمره من باشد.^{۵۹}

۷. سه تجربه:

الف. یاد گرفتن که اهمیت ندهم به کسی که مرا ترک کند و پیشم نیاید و مطلقا به او فکر نکنم؛ اگر چه به دیدنش عادت کرده باشم.

ب. یاد گرفتن که اهمیت ندهم به کسی که به من ناسزا می گوید

۴۹. مرطن پاک، ص ۲۰.

۵۰. همان، ص ۸۷.

۵۱. المشیمة فی المیزان، ص ۴۱۷.

۵۲. تورات، سفر تکوین، اصحاح ۳۲، فقره ۲۲-۲۹.

۵۳. مائده / ۵، آیه ۶۴.

۵۴. آل عمران / ۳، آیه ۱۸۱.

۵۵. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۴۰۷.

۵۶. همان، ص ۳۴۶.

۵۷. همان، ص ۳۸.

۵۸. همان، ص ۳۹.

۵۹. همان، ص ۱۲۴.

و تهمت می زند؛ چون من نمی توانم دهان او را قفل بزنم، و سخن او با یاد خواهد رفت و هیچ اثری بر دین، صحت و رزق من نخواهد داشت.

ج. یاد گرفتیم که اهمیت ندهم به کسی که ادعای داشتن چیزی را می کند که ندارد و در مورد او فکر نمی کنم. فرعون ادعای ربوبیت کرد، عاقبتش چه شد؟!^{۶۰}

آثار مکتوب

۱. المرأة، این کتاب در ۱۹۵۶ سوزانده شد.
۲. الکمیت و دعبل: این کتاب چاپ نشده و فقط خلاصه ای از آن در کتاب من هنا و هناك ص ۳۰۳، به نام الکمیت چاپ شده است.
۳. الأحکام الشرعية للمحاكم الجعفریة (ع).
۴. التضحیة: این کتاب با نام مجالس الحسینیة چاپ شده است.
۵. مع بطلة کربلا: این کتاب و التضحیة به نام الحسین و بطلة کربلا نیز منتشر شده است.
۶. من زوایا الأدب.
۷. الوضع الحاضر فی جبل عامل. این کتاب اولین اثر چاپ شده مرحوم مغنیه در ۱۹۴۷ م است.
۸. الشیعة والتشیع: این کتاب را سید شمس الدین مرعشی ترجمه، و با نام شیعه و تشیع، چاپ کرده است.
۹. مع الشیعة الإمامیه.
۱۰. الاثنا عشریة و اهل البیت (ع).
سه کتاب اخیر در مجموعه ای به نام الشیعة فی المیزان نیز چاپ شده اند.
۱۱. اهل البیت (ع)
۱۲. الشیعة والحاکمون: این کتاب را مصطفی زمانی به فارسی ترجمه کرده و در سال ۱۳۴۶ با نام تاریخ خلفاء بنی امیه و بنی عباس و در سال ۱۳۴۷ ش، با نام شیعه و زمامداران خود سر منتشر کرده است.
۱۳. الإسلام مع الحیة.
۱۴. الله والعقل: این کتاب با نام خدا و خرد با ترجمه علی اکبر صبا منتشر شده است.
۱۵. شبهات ملحدین و الاجابة عنها.
۱۶. النبوة والعقل.
۱۷. الآخرة والعقل: این کتاب با عنوان معاد از نظر عقل با ترجمه آقای کامل خیر خواه چاپ شده است.
۱۸. المهدي المنتظر والعقل: این کتاب با ترجمه مهدی دامغانی و با عنوان زمامدار آینده چاپ شده است.

۱۹. امامة علی و العقل. این کتاب را اکبر ایرانی قمی ترجمه و با عنوان امامت علی در آینه عقل و قرآن چاپ کرده است.
۲۰. علی و القرآن: این کتاب را یوسف صدیق عربانی با عنوان خورشید ایمان، و محسن بهبهانی با عنوان علی و قرآن ترجمه و چاپ کرده اند.
۲۱. الحسین فی القرآن: این کتاب را محمد رسول دریایی با عنوان شهادت، حسین، قرآن ترجمه و چاپ کرده است.
۲۲. مفاهیم انسانیة فی کلمات الإمام الصادق (ع): این کتاب با نام مردان پاک از نظر امام صادق (ع) توسط مصطفی زمانی ترجمه و چاپ شده است.
۲۳. بین الله والإنسان.
۲۴. الاثنا عشریة.
- یازده کتاب اخیر در مجموعه ای با عنوان عقلیات اسلامیة نیز چاپ شده اند.
۲۵. مذاهب و مصطلحات فلسفیة.
۲۶. الفقه علی المذاهب الخمسة. آقایان مصطفی جباری و حمید مسجد سرایی جزء دوم این کتاب با با عنوان فقه تطبیقی با نگاهی به قانون مدنی احوال شخصیة ترجمه و چاپ کرده اند.
۲۷. قیم أخلاقیة فی فقه الإمام الصادق (ع).
۲۸. فضائل الإمام علی (ع).
۲۹. دول الشیعة: این کتاب با ترجمه محمد بحرینی کاشمیری با عنوان دولتهای شیعه در طول تاریخ چاپ شد. نیز با ترجمه محمد آیت اللهی، به ضمیمه کتاب امیر مؤمنان و آذربایجان چاپ شده است.
۳۰. علی و الفلسفة.
۳۱. معالم الفلسفة الاسلامیة: این کتاب با ترجمه محمد رضا عطائی و با عنوان خطوط برجسته ای از فلسفه و کلام اسلامی چاپ شده است.
۳۲. معالم الفلسفة الاسلامیة: نظرات فی التصوف: این کتاب با ترجمه محسن بهبهانی با عنوان نگاهی به تصوف و کرامتهای صوفیان چاپ شده است.
۳۳. فلسفة المبدأ والمعاد.
۳۴. فلسفة التوحید والولاية.
۳۵. الإسلام بنظرة عصریة.
- نه کتاب اخیر در مجموعه ای با نام فلسفات اسلامیة نیز چاپ شده اند، که محمد رضا جوزی مسائل فلسفه اسلامی را از این کتاب ترجمه و چاپ کرده است.
۶۰. همان، ص ۳۴۴.

۳۶. مع علماء النجف .
۳۷. هذه هي الوهائية: اين كتاب را سيد ابراهيم سيد علوی با عنوان اين است آيين و هابيت ترجمه كرد كه در ۱۳۵۱ ش چاپ شد .
۳۸. من هنا و هناك .
۳۹. الوجودية والغثيان .
۴۰. فقه الامام الصادق (ع): سه مجلد .
۴۱. التفسير الكاشف: اين كتاب را موسى دانش در دفتر تليغات مشهد ترجمه كرده و بوستان كتاب قم آن را در هفت جلد زير چاپ دارد .
۴۲. في ظلال نهج البلاغه: ۴ مجلد .
۴۳. فلسفة الاخلاق في الاسلام .
۴۴. علم اصول الفقه في ثوبه الجديد .
۴۵. اصول الاثبات في فقه الجعفرى (ع) .
۴۶. التفسير المبين: اين كتاب در حاشيه قرآن در لبنان چاپ شده است .
۴۷. في ظلال الصحيفة السجادية. نيز اين كتاب را دارالكتاب اسلامي قم با تحقيق سامي غريري و با عنوان في ظلال الصحيفة السجادية در ۱۳۸۱ ش چاپ كرده است .
۴۸. من ذا وذاك .
۴۹. صفحات لوقت الفراغ .
۵۰. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه .
۵۱. من آثار اهل البيت (ع) .
۵۲. دليل الموالى للنبي و آله (ع) .
۵۳. من وحى الاسلام .
۵۴. اسرئيليات .
۵۵. المختصر الجامع في فقه جعفر الصادق (ع): مغنیه پيش از پايان نگارش اين كتاب از دنيا رفت .

مقالات چاپ شده در مجله رساله الإسلام

- مغنیه در مجلات و نشریات مختلف از جمله: الهدف، العرفان، الصفاء، نداء الوطن، النهار، السفير، رساله الإسلام و... مقالات متنوع، در موضوعات گوناگون داشته است که فهرست مقالات مغنیه را از مجله رساله الإسلام نقل می کنیم:
- ۵۲- هل تعبدنا الشرع بالهدى في حال يترك فيها للفساد، ص ۶۶-۶۱
- ۶۲- هل تعبدنا الشرع بالهدى في حال يترك فيها للفساد، ص ۱۷۵
- ۷-۲: اصول الفقه للشيعة الإمامية بين القديم والحديث، ص ۲۸۰
- ۸-۲: ضرورات الدين والمذهب عند الشيعة الإمامية، ص ۳۸۷
- ۱۰-۳: رجل الدين ومصدر الأحكام الشرعية، ص ۱۵۸
- ۱۳-۴: الاجتهاد في نظر الإسلام، ص ۲۸

وفات

مغنیه از سال ۱۳۸۴ ق از بیماری قلبی رنج می برد. ۶۲ و سرانجام در ۱۹ محرم ۱۴۰۰ ق، در لبنان، قلبش از حرکت ایستاد. جسد وی به نجف اشرف منتقل و سپس آیه الله العظمی خویی (ره) بر وی نماز گزارد و در یکی از اتاقهای حرم امام علی (ع) دفن گردید. آن روز نجف اشرف تعطیل شد. ۶۳

۶۱. عدد اول، سال، و عدد دوم شماره مجله است.

۶۲. تجارب محمد جواد مغنیه بقلمه، ص ۵۳۴.

۶۳. همان، ص ۵۳۹.